

وزیر سنگه و زوجة جوده سنگه را قریب سی هزار روپیه را جاگیر  
از اعمال قصبه بتاله عطا فرمودند \* دیوان سنگه به بهانه تیرتپه روانه  
پنیاله گشته - آنجا بدفع الوقتی متوجه است<sup>۱</sup> \*

دیوان گنگا رام پندت دهاوی را بخلعت زرباف و اسپ ایرانی  
نژاد وزین مرصع و یراق طلا و نوازشهای گوناگون نواخته - از برای  
بند و بست ملک رامگهریه ها تجویز فرموده<sup>۲</sup> - دیوان بهوانی داس و  
منشی نانک چند را نیز همراه دیوان ساخته - بدیوان موتی رام ارشاد  
فرمودند - " که بجهت بندوبست معامه ملتان مع دیوان رام دیال  
را روانه سازد " \*

و بغام سجان را منشی - که مع در پلانن نجیب و زنبورک  
خانه برای تنبیه زمینداران جلا وغیره متوجه بود - حکم قضا توام رسید که:  
" یکهزار و یکصد بختی روانه حضور سازد \* و خود همراهی دیوان رام  
دیال به بند و بست زر نذرانه ملتان پردازد " \*

و شاهزاده کفور کهزک سنگه جی را مع دیوان بهوانی داس  
پشاور می بسرکردگی جمله عساکر نصرت ضمیمه آن نواحی ساختند \* چون  
هیبت و قوت بهادران مرینح سطوت در گوش ملتانیان آگنده گوش رسید -

<sup>1</sup>The Ramgarhia *misl* was one of the most powerful of the Sikh confederacies in the latter half of the 18th century. The possessions of the Ramgarhia Sardars lay on on both sides of the river Bias : comprising Siri Hargobindpura, Qadian and Ghumman on one side and 'Alampura, Garh Batala and Dasuha on the other side of the river. The entire territory annexed by Ranjit Singh yielded a revenue of six to seven lacs of rupees.

<sup>2</sup>On this point Sohan Lal differs from the author. According to his account Khalifa Nur-ud-Din and Bhag Singh were deputed to settle the Ramgarhia country *Vide.* p. 196 *Vol. II.*

پنبه غفلت برآورده - بفکر معامله افتاده - بوساطت وکلاسه معتبر  
دلجوئی نمودند • از زمینداران کفاره دریای چناب سردار هری سنگه زر  
نذرانه گرفته - بحضور رسیده - شاباش یافت •

مصدق دیوان چند را خلعت توپ خانه کلان غوثی خان داده -  
برای اخذ زر از نواب محمد شهنواز خان منکیریه تعیین فرموده - برای  
تنبیه نور پوریان و توانه و غیره بند و بست نیز حکم فرمودند •

نور پوریه هواے بد دماغی در سر داشته - بتحصن پرداخت -  
بهداران فنگ پرور ناموس جوئی بجانسپاری مستعد گردیده - شمشیرها  
علم کرده - بے حمایت سپر بتائید سمواتی داخل قلعه آسمان پیوند گشته -  
حصاریان را که از چند روز بتکرار آلعطش دم واپسین داشتند - آب از دم  
شمشیر در ناله تشنه ریختند - بقیة السیف امان یافته - بخلعت  
و دلاسا مشمول گشتند • بعد از انتظام آن بنواحی منکیریه رسیده -  
بوکلاے آن ملک جواب و سوال انداختند •

## باب بیستم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و چهار - 1817A.D.

روداد فتح و فیروزی و ظفر دادن -

و اعدائے ناکام را باعمال خود

گرفتار ساختن \*

چون خداوند بے نیاز خواهد - که کیسے را برنوازد - نشان دولتش آنکه هرچه در خاطر او فرو ریزد - آن را اجابت از در حق باستقبال آید - تا خاطر داشت او نشان خاطر که و مه گردد • باین دستاویز شگرف در حین سرزد امورے که ناملائیم روزگار باشد - متوجه نقش نگارے باشند که در بارگاه لایزالش چون و چرا ننگند - و فلک باین بلندی پشت خم کرده - در اطاعتش دم زند •

تبیین این مقال آنکه - خدیو وقت - که خداوند کون و مکان برنواخت - و بر تخت کامرانی بر نشاخت - اندیشه ها اندیشید - تا بر آئین و ارادات کارها کند •

دیوان رام دیال و دیوان بهوانی داس از ناظم ملتان مبلغ شصت و یکهزار روپیه بتحصیل آورده - نظر بر شرفا پرستی و سفید پوشی الحاح عسرت نواب را درجه پذیرائی داده - سی و هشت هزار روپیه را بمیعاد مائة ساون قرار دادند •

چون این معنی معروض والا شد - بمالداری مخاطب گردیده - معاتب شدند • از خلف وعده - که بنواب درمیان آمده بود بخود آمده - بمصلحت وقت رجوع بطرف مصر دیوان چند آوردند - چون معامله نواب منگیره مشخص یافت - از آنجا بقلعه ملتان مورچال کردند -

وگنایه نواب در باب ایقاعه عهد هر چند افسانه ها خواندند - از همه ها  
خبر: فرد: - رشته در گردنم انگذده دوست خواه اوست میبود هر جا  
که خاطر نشیدند •

چون هشت روز برین عنوان گذشت - و تو بظانۀ الهی بخش  
کمیدان در گوش منحصنان آیه: « إِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا »<sup>۱</sup> بر  
خواند - در بارود خانه نواب گولۀ آتشین بر افتاد • قریب دو هزار آدم  
هدف گولۀ تقدیر شدند - و کفگیر هائے قلعه از هم شکست - و سخت  
شورشے در آن سرزمین افتاد - همه ها متفق شده - قرار دادند که:  
« درین وقت حملۀ گردانه کانیست - اگرچه از جناب خدیو کشور درین  
باب اجازتے نیست - اما اغلب که - مورد تفضلات شاهانه باشیم -  
و باین فتح نمایان - که افتتاح این قاعه آسمان شکوه عبارت از آن است -  
منظور الطاف بے پایان خواهیم بود » •

چون این کنکاش بسمع نواب مظفر خان رسید - بیاد نمک  
خواری هائے اهل اسلام ده هزار روپیہ نقد گذرانیده - دیوان بهوانی  
داس را ازین گروه جدا گردانید • دیوان بهوانی داس آستین هر ایک  
کشیده - اطاعت حضور والا را مقدم الامور گفته - سجان رائے منشی  
را نیز با خود یار نمود •

چون دیوان را در سرکار والا اقتدارے بود - سبب ملامت بر سر او  
داشته - کوچ نمودند - معامله تمام و کل پذیرفته • هنگامیکه عبور  
از دریائے نمون میکردند - پروانہ سرکار والا مشعر این معنی که:  
« افتتاح قاعه بسهلترین وضع است • در فتح آن تن در داده - بوجهے  
تن دزدی نکنند » •

<sup>۱</sup> Quran xcix, 1.

چون تیسرا از شست جسته - بکف در نیابد - متواتر کوچ نموده -  
 به حصول ملازمت والا سعادت اندوختند \* چون پیش از عتبه بوسی  
 دیوان بهوانی داس چوکی بر حویلی سکنای او نشسته بود - بسفارش  
 گوهر تاج حکومت<sup>۱</sup> کنور کهڑک سنگه جی برخاست - و دیوان رام دیال  
 نیز گواهی حسن رسوخیت او داد \* بارے بدر بار بار یافت \*  
 بطوطی زبان از گرفتاری شهباز پنجه بلا در آمان ماند \*

سرکار والا از دارالسلطنت لاهور بسوی امرتسر جی خیام احتشام  
 برافراختند \* بشرف غسل و آداب گرفته صاحب امتیاز اندوختند \*  
 و از آنجا سیرکنان در آدینه نگر بر لب آب نهر دایره دولت نموده -  
 تزلزل در نهاد راجهائے کوهی انداختند \*

درین سفر بهیه رام لعل را بعفایت هم مذهبی فواختن پیغام فرمودند -  
 از بغت برگشتگی آن بخلاف رای برادر حقیقی خود جمعدار  
 خوشحال سنگه - که امروز معتمد الخلفه است - ارشاد حضور را  
 نپذیرفت - و از آنجا فرار نمود \* دیوان رام دیال را بتعاقبش فرستاده -  
 اسیر کرده - گوشمالی دادند - و از راه دریا در مثنی برج دارالسلطنت  
 لاهور ریحانی شراب در جام آرزو انداختند \*

حکمائے ارسطو کیش استعمال چرب چینی معروض والا کردند \*  
 چنانچه درین پرهیز کردن از جماعه واجبات دانسته - از دربار کردن بر آوردند  
 بخدیکه وکیل متکلف صاحب بهادر معه بعضی هدایا بر سر دروازه قلعه رسیده  
 بسرعت مراجعت کرد \* تمام افواج را محله ها دیده - بقدر مقدور  
 هر یک انعام فرمودند \*

1. Prince Kharak Singh was nominated as heir-apparent  
 in Sambat, 1873 (1816 A.D.). Sohan Lal p. 192 Vol. II.

چنانکه بعد آراستگی فوج و تقسیم مال و دولت - بتصرف قلعه ملتان عزم مصمم بسته - هر یکی را حکم روانه شدن تا کورت کمالیه بخشیده مصر دیوان چند را متقدمه العیش فرموده - گوهر اکلیل سلطنت کنور کهزک سنگه جی را بسرکردگی مقرر نموده - روانه فرمودند \* معه دیوانچند قلعه مظفر گده را مورچال بسته خان گره را نیز مستخلص گردانید - و دیوان رام دیال و مصر دیران چند و دیوان موتی رام و الہی بخش کمیدان و دیوان بهوانی داس به یسارل بندی پرداخته طرفه شورش در گنبد نیلگون انداختند \*

چنانکه صفوف بندی و یسارل آرائی آن را - حینیکه نامه انگریزی رسیده - و استاذی مولوی احمد بخش چشتی در عمر چهارده سالگی بحکم سرکار والا بنجواب آن پرداخته در آن نامه بآئینے نوشتہ - و آنرا بعینہ در جایگاہ خود ثبت قلم حقیقت نگار خواهم نمود - از کوائف آن التذادے وافی و احتظاظے کافی بهر یکے از سخنوران و قانع طلب روزی گردید - و سرکار والا در فرستادن باروت و غله و گلوله و بنادیق و دیگر آلات و ادوات جنگ و دلداریات گوناگون و طور و طریق مورچال و از پا در آردن دیوار قلعه - کہ سد سکندری بہارت از آنست - بنام مصر دیوان چند - روز را از شب و شب را از روز نشناختند \* و نیز بفراغ حوصالگی در عیش و عشرت افتاده - مردم سپاہی و خاندانی را میفروختند \*

چنانکه درین کشمکش میان دھیل سنگه برادر زادہ میان موتا - کہ از نسل راجہ رنجیت دیو - مسند آراء و سادہ ضلعہ جمون از گردش گدوں گردان از پا افتاده بود - بدستگیری این خدیو افتاده نواز بکچھری خاص الخاص بار یانده - بعنایات بیغایات و الطافات بیغہایات گردن استکبار بر افراخت - و بتصرف ملک موروثی ضمیمہ آن بعیش و کامرائی افتاد - و نیز بچوکی پلنگ و ابواب ارک مبارک اختصاں اندوخت \*

## باب بیست و یکم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و ۱۸۱۸ا.د.

### پنج \*

رسم این چرخ چنبری آنست که - همیشه سفاهت روز اول کسی را که سر افتخارش برافرازد - مد نظر داشته - حیلہ ها انگیزد • چون تبطرش از حد در گذرد - بغضب گردش برآید - و بروز اول لجدادش نشاند •

زاهد خان ابدالی جد رشید حاجی مظفر خان در ملتان سکونت داشته - و بتجارت پرداخته - بنائے تعظیم و تواضع را از دست نداده • در نظام سیف الدوله نواب عبدالصمد خان اقتدار میاندوخت - و بگذرانیدن تحف و هدایا فی الجملة نواب مستطاب را منظور آمد • قریب سه لکھه دام بدر جاگیر فرمودند - و محصول شتران تجارتش نیز واگذار کردند •

حینے که نواب عبدالصمد خان از ملتان بتقبیل عتبہ فلک رتبہ محمد شاه فردوس آرامگاه در شاهجهان آباد بموجب فرمان والا شان حاضر شد - او را ذلیب نظامت قرار داد • چون معارفت نمود - مشارالیه را مصاحب خود قرار داده - برائے بعضے جواب و سوال روانہ دارالسلطنت لاهور پیش فرزند وایعهد خود نواب اعز الدوله محمد ذکریا خان بهادر نیز میفرمود •

چون یحیی خان و حیات الله خان بهادر همشیره زاده نواب وزیر الممالک قمرالدین خان چین بهادر بودند - بآنها رابطه غلامی درست

کرده - هنگامیکه روانه شاهیجان آباد میشد - سفارش نامه ها همراه برد -  
 تا کارهای نواب را ساخته - و تعارف دربار بهم رسانیده - بر میگشت \*  
 چون آفتاب زندگانی نواب سیف الدواہ عبدالصمد خان بہادر بمغرب  
 فنا فرو رفت - هر یکی از متوسلان رجوع بدربار نواب اعزالدولہ آورد \*  
 زاهد خان ابدالی تاریخ وفاتش را - از آنجا که طبع وقادے داشت -  
 بنظر حضار اعزالدولہ گذرانید : ع "صمد مانند - عبدالصمد خان نماند"  
 خلف رشید - از آنجا که پدر را مرده نام نهند - از غایت رقت رومال  
 بر چشم گذاشته - سخت به های های گریستند - و معارف آگاہ محمد  
 آفرین لاهوری و مولوی ضیاء الحق اورنگ آبادی جد اکبر  
 اوستانی مولوی احمد بخش چشتی و محمد امین پور فیض اللہ  
 فیاض سیالکوٹی و میر مومن خان و میر نعمت خان بخاری و دیوان  
 صورت سنگ لاهوری - که هر یکی طبع عالی داشتند - بموقع صحبت  
 بر سر آیدند \*

چنانچه بعد از چند روز تا تقریر نظامت از جناب محمد شاهی زاهد  
 خان را خلعت داده - به نیابت نظامت پر نواختند - چون چند  
 مدت بریں بگذشت و شورش نادری بزمین ہندوستان سخت ولولہ  
 انداخت - و نقش صحبت اعزالدواہ بجذب نادری درست نشست -  
 و نظامت ملتان بقام حیات اللہ خان - کہ در آن اولن بحسن خدمت  
 مخاطب "شاهنواز خان" گردیده بود - صورت بست \*

و شاهنواز خان هنگامیکہ - نادر شاہ از کابل از قیرہ اسمعیل خان  
 هوت بہ تنبیہ خدا یار خان عبسی متوجہ بود - بموجب اقیاد رقم  
 شاهی استسعاد اندوخت - باز زاهد خان بہ نیابت نظامت انتظام  
 داشت - چون معاودت کردند - بعد از پنج سال ۱۱۵۸ھ اعزالدولہ



ذکریا خان متوجه عالم قدسی گردید (ع): «هائے ذکریا خان کوچ کرد»  
تاریخش آمد \*

و نیز نادر شاه - بعد از فتح خوارزم و بخارا و صلح سلطان روم -  
بدست مالیشولیا گرفتار شده - چشم ولیعهد از حدقه بر آورده - بصلاح  
ارگان دولت پیمانۀ حیثیتش ازدم شمشیر پر خون - و بعد از روز خور  
سوم وفات خود از دست غلامی در پرده شب مدفون گردید \*

کدورتیکه از مقبول شدن ذکریا خان بهادر بجناب نادری - در خاطر  
محمد شاهی قرار یافته بود - اصلاً غلامی سه پشته محمد شهنواز خان  
را منظور نداشته - بر سر اعتزال نشستند - در سرزمین پنجاب در میان  
یحیی خان و شهنواز خان کدورت مال و تقسیم آن خاطرها را مکدر  
گردانید \*

و نیز شهنواز خان زاهد خان ابدالی را از ملتان طلب کرده -  
معبوس گذاشت - چون از سر حساب مبالغه خطیر بدمه اش بر میآمد -  
از دست نشستن نقش نظامت شهنواز خان حق نمکی منظور نداشته -  
برشوت نگهبانی چند شبها فرار کرده - در چند روز بشاهجهان آباد  
پیوست - و آنجا پیش هر یکی از مالدارانی شهنواز خان سخن رانده -  
نظر انداخته امراء و اهالیان دیار گردید \*

چون در قید سخت بحالت بیفروائی گرفتار شد - پیش آنند رام -  
که بمخاص باشی بمقابله مخاص کاشی اشتهار دارد - و در نظم و نثر  
در عهد خود بمیر شرف الدین بقام سراج الدین خان آرزو محفلها گرم  
داشت - وکیل معتبر نواب ذکریا خان بهادر بوده است - دقتی از  
عجز و العاج فرو نگذاشت - چنانچه باشی مذکور در وقایع عمری خود

این سوانح را نیز مرقوم کلک اخبار نموده - حواله خامه نیاز ختامه  
میگرداند :-

• چون زاهد خان افغان ابدالی تلجر ساکن قدیم دارالامان ملتان بر  
روزه کار آورده و نمک پرورده نواب سیف الدوله عبدالصمد خان مغفور  
و مرحوم در لاهور مقید شده - و از حبس گریخته - روانه حضور  
پرنور شد - و احوالش از معروضه نواب اعزالدوله شهذواز خان به  
وزیر الممالک نواب قمرالدین خان چین بهادر مکشوف کرده - مبلغ  
کلی بر ذمه اش واجب الاداست • کار پردازان مامور شوند - که بمجرد  
رسیدنش مقید سازند • بعد یکچند که خان مذکور بسرای نریله رسید -  
و این معنی زبانی جواسیس معروض گردید - سرهنگان سرکار ناگهان  
بسر وقتش رسیده - بدر دولت حاضر کردند • از توقعاتیکه خان مذکور  
بعد رسیدن بحضور داشت - یک قام مایوس - و باز محبوس شد -  
بیت -

نشد که از سر ما فتنه دست بر دارد

بهر دیار که رفتیم آسمان پیداست

روزه زبانی سهجا نقد وکیل مزور و مختل خود - که بآن جفت  
و بروت گوئی دو هزار پاه است - با هم بر سر پرخاش و یاد و  
چاپاسه ایست - با یک دیگر در تلاش پیغامیکه - بالعاج تمام درباب  
رهائی و نجات خود از آن تنگنا و وحشت افزا - براقم السطور فرستاد •  
چون از وقت پدر از خودم بود - و نام خدا این جوان هم هیچ پایه کمی  
از پدر ندارد - بلکه قدم بر قدمش میگذارد - پیغام او را بحضور دل  
شنیده - گفتم که : « یار عزیز چون تو بمبالغه میگوئی - بمقدور خود  
را مقصر نخواهم داشت - پیشتر موافقت تقدیر با تدبیر شرط است »

از همان روز در اصلاح این مقدمه سعی گماشتم \* تمهیدیکه بایست بود  
بعرض نواب صاحب رسانیده - اجازت بطور خود بودنش حاصل کردم \*

روزه بخانه فقیر - که اکثره میآمد - وارد شده - ملتجی  
گشت که - چون نمیتوانم بار اخراجات شاهجهان آباد کشید - اگر  
بتقریب مختصرکاره رخصت وطن حاصل شود - کمال آرزوست -  
و البرخصت فقط نیز راضیم \*

گفتم : «اگر نیابت نظامت ملتان از جناب نواب صاحب برای  
شما گرفته شود - باین امتیاز و آبرو رفتن شما بوطن صورت بندد -  
چون است»

همین که این حرف بر زبانم گذشت - این بابا را انتعاشی دست  
داد \* نزدیک بود که غشی کند \* بعد از آن که بخود آمد - گفت :  
اگر آدم زاده خواهم بود - تا دم واپسین این احسان را فراموش نخواهم  
نمود \* و معینا امر نیابت برای بیت از برایم خواهم بود - و اگر  
نه همگی فقیر و قطمیر آن تعلق بسرکار خواهد داشت \*

ازین عالم خبرها گفت - و ازین نوع اقسام مواعید بمیان آورد  
و درین باب مبالغه را از حد گذرانید \* بخاطر آوردم که : خدا خیر  
کند! آنچه از اندازه گفتگویش پیداست - بابای مزور  
است - که قولش با فعلش موافق نیست \* چه از کلمات میرزا عزیز  
مخاطب باعظم خان - که گوگه اکبر شاه است - که شخصه حرفه  
گفت - دانستم که واقعی است \* چون مبالغه کرد - در شبهه افتادم  
هرگاه قسم خورد - یقین شد که دروغ میگوید \* و اعظم خان - که  
مدتی ناظم احمد آباد گجرات بوده - طبع خوش داشت و این بیت  
ازوست :-

منه آبی طفل اشک از خانه چشم قدم بیرون  
که میآیند مردم زاده ها از خانه کم بیرون

باز بفرماید تقوی نیابت نظامت ملتان بنامش گذاشتم - و سعی  
بکار بردم - تا از سرکار نواب صاحب این امر خطیر بار مفوض شده - و  
از پیشگاه خلافت نیز حسب العرض وزیر الممالک خلعت و شمشیر و  
فیل مرحمت گشته • همان روز برای ادای شکر بطنانه ام آمد •

بتقریبی مذکور قالین ملتان - که کمتر از ولایت نمیشود - بزبان  
یکی از یاران حلقه مجاس گذشت • خان مرقوم گفت : باصل کار  
تقید باید نمود - که طول و عرض هر مکان - که قالب [قالین؟] آن  
مطلوب باشد - نوشته بدهند - تا بموجب آن قالینهای نفیس و  
تحفه فرش تیار کرده - مرسل داشته شود • ملتفت بجواب نشدم •  
باز اعاده کرد • گفتم : مخدوم ! این حرف این همه طول و عرض  
نمیخواهد • از هر قسم که خواهند فرستاد - خواهم نگهداشت - و اگر  
نخواهند فرستاد - محصل نخواهم گذاشت • اگرچه در عالم دوستیها  
محصل گماشتن هم مضائقه ندارد - لیکن میدانم که اینجا تحصیل  
حاصل است •

قصه مختصر - چون خدام خان عالیشان بملتان رسیدند - و بازار  
نواب نامدار سلامت - و نذر دولت گرم گردید - از آواز کوس دولت و  
کامرانی بحرته دماغش مختل گشت - که سر و سودای تحریر و  
ترسیل مکاتیبش هم نماند - تا بطور بیپای دیگر چه رسد • اگرچه این همه  
از جا رفتنش بتحریر و کالت پناه بوده - لیکن اگر بهر از آدمیت  
میداشت - چرا بر حرشش تحمل نمی نمود • حاصل کلام که : ع -

### دنیاست عجب مرقع رنگینے •

چون بزاهد خان نظامت دارالامان ملتان اختصاص پذیرفت -  
بعد چندے از سبب کسالت طبعش نیابت نظامت آنجا بطواجه اسحق  
خان انتقال یافت •

درین کشمکش احمد خان ابدالی زہاکے سفدہ و اموال کابل را -  
کہ بجهت فادر شاه میبردند - غارت کرده - سکہ و خطبہ بقم خود  
نموده - احمد شاه پادشاه در دین شد • و قندهار را احمد شاهی نام  
برفاده - بسوے هند گسیل کرده - شهنواز خان را بر باد نموده - بر  
دارالسلطنت لاهور دست یافت •

بعسن سعی میر مومن خان بخاری و دیوان لکھپت راکے و دیوان  
صورت سفکے شهر در امن و امان ماند - و نیز میر مومن خان - کہ  
نیابت نظامت از نواب قمرالدین خان چین بہادر داشت - و نواب  
شهنواز خان او را بحسد محبوس داشته بود - و آنچنان سردار عظیم  
الشان در قید بتسلیم میگذرانید - خلاص یافت • اما بمجرد خلاصی  
آنچه بطاظرش گذشته - رھائی مشتے ضعفا بوده - کہ سی لکہ روپیہ  
فقد گذرانیده - خلائق را در امان داشت •

احمد شاه از آنجا حرکت کرده - سرھند را مقر کوبکہ افغانی  
نمود • نواب قمرالدین خان از جانب محمد شاه بسر عسکری مرشد  
زادہ آفاق احمد شاه نیز وارد سرھند گشت •

چون تلاقی فرقیں واقعہ شد - نواب قمرالدین خان در آن زمانے -  
کہ ہوظایف یاد حق مواظبت داشت - بضر ب گلولہ جان بچق سپرد •  
تاریخ: « آہ ! وزیر الممالک بہادر شہید گردید » - و دہلی خراب شدہ -  
و قمر عالم رفت - و ہاکے نواب قمرالدین خان - تاریخ وصالش

یافتند • محمد شاه پادشاه - حینیکه این خبر شنیدند - این بیت  
 هندی بدیهه بر زبان آوردند -

• بن جنگه همکو نیند نه آتی تهی سو گئے

جو دیکه همکو همنسے تے آخر کو رو گئے

آخر میر معین الملک بهادر حمله های گردانه و جنگهای رستمانه  
 کرده - مخالف را از پیش برداشت • و از دریای ستلج عبور داده  
 رستم هند خطاب از مرشد زاده آفاق حاصل کرد • میر معین الملک نعش  
 والد بزرگوار را روانه شاهجهان آباد نموده - بغلتهای ثمین و اندوخته  
 های عمر فراوان به نظامت لاهور و ملتان رخصت یافت •

و احمد شاه درانی از راه ملتان روانه کابل گشت • درین اثنا  
 زاهد خان ملتانی نیز شرف ملازمت او دریافت - احوال خود را ظاهر  
 و پسر خود شجاع خان را حاضر نمود • چند اسپ و شتر پیشکش  
 نموده - به رهنمائی در چنین مقدمه پیش آمده - باظهار افغانی و  
 علاوہ آن خود را ابدالی در سلک آن گروه انسلاک داده - بوعده  
 نظامت ملتان خورسندی یافت •

و چون محمد شاه پادشاه جهان فانی را پدرود نموده - خوش بر  
 آوردند : « های رفت از جهان محمد شاه » نکته سنجان تاریخ و حال  
 یافتند - و احمد شاه پادشاه در شاهجهان آباد جلوس اقبال نمود •

نظر بر ضعف احمد شاه پادشاه احمد شاه درانی بر سر دارالسلطنت  
 تاخت آورده - میر معین الملک را بجان آورد • چون در جنگ  
 فیروزی بنامش آمد - میر معین الملک متصل نخاس بیرون حصار  
 دارالسلطنت لاهور - حینے که احمد شاه درانی بر سر مسجد تاج  
 جهانگیری بر سر داشت - حاضر شد - و ایستاده ماند •

احمد شاه درانی گفت که: «حالا سزای تو چیست؟» گفته که: «اگر تلجری - بفسروش! و اگر قصابی - بکش!» و اگر پادشاهی - بنوار!» گفت: اگر من بدست تو آمدم - «بحال من چه تجویز میکردی؟» گفت: «باختیار خود نبودم - در عالم مجبوری نمکحلالی اقتضای آن می نمود که - شاه را در پندجرت آهن نشاند» روانه شاهجهان آباد میکردم.»

شاه بر راست گوئی او غشی کرده - بفرزندى بر نواخت - و قریب یک کروڑ روپیه تحصیل کرده - روانه شاهجهان آباد گشت • و از آنجا بنصرت و فیروزی مراجعت نموده - شجاع خان را نواب ساختند - روانه ملتان کرده - و چون احمد شاه در گذشت - تیمور شاه مالک سلطنت شد - و حاجی مظفر خان در حکمرانی نوابی یافت •

خود مظفرخان مرد نیک ذات و خوش لقا و شهادت طلب و عادل و بذل و حاجی و غازی و متقی بوده - و از آنجاست - که شهادت و نیک نامیش روزی گشت • اما افغانیه که همراهش بودند - همه قطاع الطریق و زانی - که روزانه در هتک شرفا میکوشیدند و شبدانه خون ناحق را شیرمادر میدانستند - چها که نکردند! سرافراز خان پورش وایعهد بود - در اداسه معامله سرکار والا تن در نمیداد - و اطاعت از قرار واقعی نمینمود •

چون عساکر فیروزی پیکر سرکار والا تسخیر قاعه ملتان نمود - و پیغام گذاران گلوله توپ و تفنگ بسمع قلعیان آیه آئین المفسر رسانیدند - افغانان - که اندرون قاعه در عیش و عشرت افتاده بودند - هر چند نواب را بر سر فرمان پذیروی آوردند - اما نواب طالب شهادت شده -

سختن آنها را قبول نکرد • هر چند برای پرورش نواب از سرکار والا نیز وعدها بمیان آمد - اما خلاص کردن قلعه منحصر بر الوداع خویش نمود •

آخر در حیص بیص دوازده روز منتفی شد - و حالت بر غربا و مساکین - که در قلعه ساکن بوده - ابرگریدید • افغانیه نیز دست تهور بر آورده - در توپ انداختن و شمشیر بازی کردن قصورے نکردند •

چون از سرکار والا بنام مصر دیوان چند «خطاب ظفر جنگ بهادر» صادر شد - و تمامی لشکر ظفر اثر را حکم بفرمان برادریش رسید - مصر مظفر جنگ بهادر همه سرداران را طاب داشته - فرمان داد - که «داخل خندق شده - از دهور کونت بگذرند» • چون همه ها داخل خندق شدند - خندق را پا شکست • بسیاری را پیمانے حیات لبالب آمد •

نتهوسنگه کمیدان و فتح سنگه دت هر دو معه برادر خود جان نثار شدند • بهادران حمله در از دهور کونت گذشته - بسیاری را از مخالفین بچیقلمشاه گردانه و آویزشاهے رستمانه از پا در آوردند • و نوعی بنیر و تفنگ پرداخته - اعدا را هدف ناکامی ساختند - که دارالامان ملتان در الحدثن گردید •

چون قلعه ملتان ضرب المثل روزگار - و در باذدی غیرت ده این فیروزه حصار است - هژبران بلا جوش و مبارزان دریا خروش در جان نثاری و سر دانی اضراب اتواب خبر از خود نگرفته - بسیفے صفی برهمزده - چون سمندر خود را در آتش افکنده از نقب دود از نهاد قلعیان بر آوردند • جنگے واقع شده - که تا مرور روزگار از آن تذکار خواهد بوده • سپاه نصرت شعار در دلیری و دلوری حق نمک بجا آورد - در ثابت



قدمی دست کوشش باز نداشتند - و اندرونیان نیز خود را قابل  
حیات ندانسته - خون فوج گورو گویند سنگه را بر خود حلال دانستند •  
و ازینجاست - که بتاخت و تاراج مبتلا شده - روانه کشور عدم  
گشتند -

چو زلف بتان شد مسلسل کمند      غریبوت ز کوس شجاعت بلند  
یلان گشته سر باز و شمشیر زن      نموده عیان جوهر خویشتن  
به پولاد پوشی علم آمدند      برستم قدم بر قدم آمدند  
نفیر نهنگ در آن کارزار      بر آورده از مغز شیران دمار  
دران رزم سنگهان پولاد پوش      روز و غا پر دل و سخت کوش  
قبای حیات اندران دار و گیر      گرفت اتو از زخم شمشیر و تیر

سادهو سنگه نهنگ دریای و غا از مقریان بارگاه صاحبزاده گذور که ترک  
سنگه جی بهادر آداب بجا آورده - بجان نثاری رخصت یافت •  
اما بهتر جهان صعود از آسمان فربان ادُ خُلُوا فیها نزل شد - که دفعتاً  
بر سر دیوار قلعه بسته دست تارا جی برکشادند •

نواب مظفر خان مسلح - معه شهنواز خان - که پسرش عبدالمجید  
خان با راقم السطور نسبت هم دبستانی دارد و در علم و ادب بر اجداد  
خویش میفازد - برآمده - بآرزوی شهادت رنگین پیرهنی در بر کرده -  
جوهر تیغ بازی را آشکارا گردانید • اما معه دو پسر خود بشاک نیستی  
غلطیده - به نوابی آن جهان برآسود •

چون از سرکار صاحب زاده باند اقبال حکم تاراج و قتل عام شد -  
خاندانها با خاک برابر گشتند - و سوداگران امصار لبلس در یوزه گری  
پوشیدند • هر یک از نقیر و قطمیر عساکره منصوره بحالدارى انگشت  
فمائه عالم گردید - و دولتخانه مظفر خان سر بسته به بغما در آمد •

<sup>1</sup> Quran VII, 38.

نواب سرافراز خان و ذوالفقار خان گریخته - آلمان گویان - در  
 تیره موتی رام جا گزیدند - و صلاح داده - مامون شدند • دیوان  
 موتی رام هر چند به مصر ظفر جنگ بهادر در باب امن و آمان شهریان  
 سخن رانده - مُصِرّ و مُسْتَبِدّ گردید • لیکن مشارِ الیه نظر بر شورش  
 افغانان سخت بیرحمی ها را داد داده - آه کرد که نیانت - بجایگاه  
 خود مذکور آن کرده خواهد شد •

دربین زد و کشت بسیاری از فوج مخالف برکاب اقا ملتزم - روانه  
 آنجهان شده - شرط نمک از واجبات دانسته - درجه شهادت یافتند •  
 ششصد کس افغانان - که بآب یخ پرورد خوگیر و خانه نشینی اختیار  
 کرده بودند - از هیبت جان بیرون نیامده - بلباس گدایان در یوزه گر  
 شتافتند - و منازل منعمان عظیم الشان آن بوم چون خانه چند و پیران  
 و معدوم گردید :

آن قصر که بر چرخ همیزد پهلوی بر درگاه آن شهبان نهادند روی  
 دیدم که بر کفگیر اش فاخند بنشسته همیگفت که کورکوکو  
 از مردم ناراجی درست رویه و جواهر و سلاح قریب دو لکبه رویه  
 فراهم شده - و از قلعه شجاع آباد بیست هزار رویه را ظرف نقره و پارچه  
 ابریشمی و غیره بضبط در آمد • و پنج ضرب توپ داخل معسکر دولت  
 و اقبال گشت - و توپ کلان داخل قلعه ملتان شد - و ذخیره بسیار  
 در قلعه جمع نموده - و بند و بست و دلاسه شهریان کرده •

اول ماه هاز حسب الحکم سرکار والا ششصد سپاهی بحفاظت قلعه  
 مامور - و سردار دل سنگه نهیرنه و سردار جوده سنگه کلسی و سردار  
 دیوا سنگه درآبه والا - بسرکردگی متعین ساخته • هر دو پلتن نجیبان

بصفاظت شجاع آباد را گذاشته - معه جمیع سرداران مصر مظفر جنگ  
بهادر شرف قدمبوسی حضور والا اندوخت \*

چون افواہ عام و الحق کہ خالی از راستی نہ کہ: «مال کروڑ ہا  
غارت یافت» - و عرضہائے متواتر شد کہ: «مساکر نصرت مائر را پرواسے  
نوگری نمائندہ - تابجان نثاری چہ رسد؟» حکم شد کہ: «مال سرکار  
والا را ہر کس کہ بیغما آوردہ باشد - باز دہد - و در صورت توقف -  
چون مرتکب امر شنیع شدہ - سزاوار دار خواهد بود» \* ہمگی  
کمیدانان پلاٹن و جمعداران و اجٹیان<sup>۱</sup> و صوبہ داران و گولہ اندازان و  
سنگہان و راجپوتان ہر چہ کہ غارت کردند - از جواہر و مروارید شلطان و  
اقمشہ فراوان - کہ قریب پنج لکہہ روپیہ زر باشد - بحضور گذرانیدند \*

نواب سرافراز خان و ذوالفقار خان شرف ملازمت حضور والا دریافتہ -  
از تواضع سرکار والا ریش و بروت خود را تلب دادند \* اما غافل از آنکہ  
ہنوز فلک بر سر جنگ است - حتی کہ امروز بروز جد بزرگوار خود  
زاهد خان - کہ شتران کرایگی و سہ لکہہ دام جاگیر داشت - و در  
اوراق سبق مفصلاً سمت گذارش یافت - نشستہ در حویلی کلان بود  
و باش نمودہ - بخوبی گذران میسازند \*

سرکار والا برائے ترمیم خندق قلعہ ملتان سیصد روپیہ یومی مقرر  
نمودہ - دیوان سکہ دیال را بہ نظامت آنجا بر نواختند \*

بعرض رسید کہ - نہال سنگہ اتاری وانہ و جودہ سنگہ سوہانوانہ و  
سردار جودہ سنگہ کلسی بعلت ہوائے سموم در گذشتند \* امیر سنگہ  
و غیرہ را بجائے پدران شان بخلعت سراقازی مصلح ساختند - و سردار

<sup>۱</sup> Plural Urdu form of the word Adjutant.

دیس سنگه مجیایه معہ نانک چند چوپڑے اجازت تحصیل زر نذرانہ از  
راجہاے کوهی یافت •

آند سنگه وکیل متعینہ شاہجہاں آباد - معہ نامہ یکجہتی آمیز  
لیک صاحب بہادر - مشعر بر شکایت عدم ارسال نامجات یکجہتی انگیز -  
حاضر شدہ - بہ انعام یک زنجیر فیل و خلعت ہفت پارچہ سرافرازی  
اندوخت • عساکر نصرت مآثر را حکم دیرہ آفرورے آب راوی متصل  
شاہدہ بہ نفاذ رسید • چنانکہ شکار افغان برب انک بنارس خیام  
دولت بر افراشته - در نہاد ناظم کشمیر و پشاور سخت زلزله انداختند •

راجہ پونچہ و راجہ راجوری نیز حاضر شدند • پیشکشہاے عجیب  
و غریب گذرانیدند - کہ وزیر فتح خان آفشارف ایران را دست و بازوے  
خود نموده - در ولایات کابلستان و قندھار گشت میکرد - کہ باز  
گذارش بطرف ہرات افتاد • شاہزادہ کامران - با وصف شاہزادگی از  
در اطاعت در آمدہ - باقسام مغلظ وزیر را بران آورد - کہ بمذلول  
"وَالْوَدُوعِيَّتُ لِيَكْرَاعَ بِكِرَاعِ فِي كِرَاعٍ لَّاحِبِيَّتُ" باجابت دعوت  
"قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ عَرَّشُ اللَّهِ تَعَالَى" را طواف نماید •

وزیر اگرچہ سخت پیمان گسل و عہد شکن واقع شدہ بود - اما  
ببندی بگسلد زنجیر تدبیر اعمال قبیحہ اش بمفاد اعمالمناف عمالنا بہ  
کیفر نشستہ • او را بر آن آوردند - کہ شاہزادہ کامران از در آشتی  
در آید •

چون چاہ کن را چاہ در پیش گفته اند - شاہزادہ کامران چار صد  
گرد بہمن توان را در ایوانے متواری کردہ - بیرون آن بساط ضیافت از  
اطعمہ گوناگون چیدہ بود • ندربانہ باستقبال پرداختہ - ہر سفرہ جا داد

فاگهان آن جماعت سفاک بر سرش ریخته • اول در هر دو چشمش  
میل نیل کشیده - از بصر بصیرت عاطل نموده - بعد از آن از دست  
و پا عاری ساخته - بشد ید الْعِقَاب واصل آنجهان ساختند •

سرکار والا حکم بشاک داده - از غایت سرور در عین طوفان و طغیان  
به بخت آزمائی فیل بدریائے ذخائر انگ انداختند • از سطوت اقبال  
فیلاب پایاب شده • حکم بمروور فوج داده - بابا بیدی معتبره را در  
افغانیه فرستاده - از ترمذ مانع آمدند • افغانان از غایت بیراه روی باو  
از در دیگر در آمده - او را از جان کشتند • ازین معنی غضب  
پادشاهی برق قهرمانی را بدرخش آورده - خرمن هستی شان پاک  
بسوخت •

بعد از آن در شهر پشاور رسیده - آن حوالی را از دوست محمد  
خان و برادرانش خالی یافتند • بیست و پنج هزار روپیه از ارباب آنجا  
گرفته - شهر را آمان داده - جهانداد خان وزیر خیلی برادر عطا  
مصمد خان را - که نظامت کشمیر داشت - به نظامت پشاور بر  
فراخته - و بالای حصار را آتش داده - اندک پاداش پنجاب را بر  
روے کار آوردند - و چاره ضرب توپ را متصرف شده - باین روے  
آب رجح القهقری فرمودند •

حکما سنگه چمنی را به تکلیف یک لکه و سی هزار روپیه گرفتار  
نموده - بعد از آن بشرط ادائے زر سرافراز فرمودند • یک لکه روپیه  
سوائے آن از گرد و پیش مقرر ساختند - و یک لکه روپیه از سرداران  
که از هنگام عبور تن دزی بکار برده - اسپانرا در دریا نینداختند -  
وصول گردید •

جهانداد خان - جریده از آمد آمد دوستد محمد خان - گریخته -  
 وارد هرات گردید - آلهی بخش کمیدلن را بقلمه ملتان تعیناتے شده  
 و رام سنگه بهیه را - که با تالیقی صاحبزادان بلند اقبال کنور گهتک سنگه  
 جی ممتاز بود - محبوس فرموده - پنججاه هزار روپیه تالان گرفتند •  
 اگرچه پدرش سپهدار میرزا امائی بوده - اما سوائے این ازو نه بر آمده •  
 از آنجا کوچ کنال غسل سری کنال فرموده - روا رو بدارالسلطنت  
 لاهور تشریف آورده - صہبائے عیش در جام مراد ریختند • مصر  
 ظفر جنگ بہادر درصد اسپ ماده و مبلغ کثیر از زمینداران بار گرفته -  
 اعزاز یافت - و فتح سنگه اهلوالیہ چهل هزار روپیه نقد گذرانیده -  
 رخصت گرفت - و بدیوان رام دیال حکیم مبرم رسید کہ - بجهت  
 نذرانہ بہاولیہ و منکیریہ روانہ شود •

دیوان در راه از هر کس نذرانہ گرفته - داخل خزانہ عامرہ ساخت  
 چون بملتان رسید - خبر شاه شجاع الملک انتشار یافت کہ : « پیش  
 صادق محمد خان رسیده - و از آنجا در دیرہ غازی خان آمده - ترتیب  
 افواج نموده - کہ از سبب نبودن پادشاه در خراسان خود را پادشاه  
 سازد » • بہر کیف در پشاور رسیده - بندوبست نموده •

محمد عظیم خان از کشمیر و دوست محمد خان از کابل بسرار  
 آمدند • جنگے عظیم پیوست • چون شاه را ادبار از روز ازل مرتسم  
 جبین است - از قضا آتش در باروتخانہ شاه افتاد • همه سپاہ سوخته  
 شدہ • چون محمد عظیم خان بر سر او ریخت - شاه گریز کردہ -  
 خود درآ خیبہ خزیدہ - بغسر خانہ خود در آمد - و چندسے آنجا  
 بودہ - بسبیل اختفا بر آمده - از راه بہاولپور روانہ اودھیانہ گردید •

محمد عظیم خان نیابت نظامت صوبہ کشمیر بجبار خان بحال

داشته - خود معه چهار کروزه روپیه در نقد کشمیر سواست پشمینه و  
 آلات و ادوات - بیهانه سلاطین برادر خود دوست محمد خان روانه  
 گلستان و آن فوایسی گردید \*

سرکار بولا موقع چاقه - بصواب دید میر در پندت ظفر جنگ  
 بهادر را مقدمه الجیش نموده - حکم تسخیر کشمیر داده - تمامی  
 عساکر نصرت پیوند را حکم باطاعتش ساختند و خود بنفس نفیس  
 در زیر آباد خیم اقبال بر افراشته - امید وار لطیفه غیبی شدند \*

---

1. Pandit Bir Dar was an influential Hindu Officer in the service of Jabbar Khan. Having been ill treated by his Afghan master he secretly escaped from Kashmir and repaired to the Court of Ranjit Singh. With his local knowledge and influence the Pandit proved a source of help to the Maharaja in the conquest of Kashmir and was rewarded for his services by receiving the lucrative job of a contractor or farmer of the revenues of Kashmir.

## باب بیست و دوم

1819 A.D. وقائع سال یک‌هزار و هشتصد و هفتاد و شش\* -

مطابق سال یک هزار و دو صد و سی -

در بیان فتح کشمیر

جنت نظیر \*

چون ایزد بیچون خواهد - که خلقه ببلای عظیم گرفتار آمده را  
 امان بخشد - و جباری قوم ظالم را پر و بال بشکند - اول خلقه را  
 دشمن آن قوم سازد - و بعد از آن بکیفر کردار نشانده - شیشه جمعیتش  
 را بسنگ تفرقه اندازد \* تا بیدخود شده - دست از دامن خلائق فروهد -  
 و اینها در ظلال صاحب افسری پرورش یابند \*

چون همیشه سرکار والا منتہز فرصت بوده - بعزم تسخیر کشمیر  
 رای ملک آراء را تصمیم میبخشیدند - که تا ساکنین آن ولایت را -  
 که لب شان درین بیست سال چون پسته از زعفران<sup>۱</sup> زار کشمیر بخند  
 آشفانده - برفاه حال بر نواخته آید \*

عظیم خان با کنوز بیدشمار و خزاین لا تحصی و لاتعداد وارد خراسان  
 و جبار خان به نیابت تعیین \* اما از سطوت اقبال سرکار والا هراسان  
 شده - طریق مسالمت پیروی \* چون خرابی آن ولایت را هنوز  
 حسابی باقی بود - کمیت قلم حقیقت رقم در مضار آن پپای سر  
 خواهد شنانت \*

رای آنند سنگه وکیل را باخبر شاهجهان آباد باز متعهد نموده -  
 فرستاده \* لیک صاحب بهادر را بجواب نامه نامی همراه فرمودند \*

1. See also page 169, foot-note: Cunningham's "History of the Sikhs" ed. by H. L. O. Garrett, 1918.



و بر طبق فرمان سرکار والا استنادی مخدومی و مطاعی مولوی احمد بخش چشتی لاهوری<sup>۱</sup> - که از احفاد زهد الانبیا خواجگه فرید شکر گنج مسعود اجودهدنی رُوحِ الله رُوحه - و عَرَفَ اللهُ فِي الْفِرْدَوْسِ فَتُوحه - و از نبائر مولوی ضیاء الحق چشتی اورنگ آبادی ثم الاهی در لاهور موجب فخر خاندان ها میباشد - و خلعت تربیت نقیر و قطمیر این خاندان بسر پرستی ذات اقدس ایشان تعلق دارد - نامگ نامی را در عمر چهارده سالگی برنگاشته - رسامان بهزاد رقم نقاشان نورگسین قلم را رنگین نسخه از نگار خانگه چین بیاد داده - و بعنایات خاقانی سرافراز و بجاگیر و خلعت ممتاز گشتند \*

چنانچه در صفائح صدر این معنی بخارش قام سوانح نگار صورت انکشاف پذیرفته \* چون خالی از دقتی و رقتی نبود - بعینه برآی یادگار مرقوم کلک وقائع ساک میگردد :-

بیمنتی را الوف نیایش و بے صفتی را صنوف ستایش - که گوناگون انام را بصد هزاران انعام بل انعام را نیز صرفه الحال و فارغ الحال داشته - و دارد - و اوضاع این کارخانه بوقلمون بگوناگون شیون مختلف گردانیده - مال پراگنده بر نعمای نعمتش نازان - و نعل بی شمار بر آلاء عظمتش خرامان \*

<sup>1</sup> Maulvi Ahmad Baksh Chishti, better known by his poetical *nom de plume* as Maulvi Yakub was a talented writer. He has left behind him a manuscript diary in 20 volumes which is full of interesting events relating to the history of the Punjab between A.D. 1819 and A. D. 1860. This valuable manuscript is preserved intact with Maulvi Hamid Ali Chishti the grandson of the author. For fuller description of its contents see pp. 82-87 of the Journal of the Punjab Historical Society Vol. VI No. 2.